

پیشهاد

جواد لکزبان

سینمای کریستوفر نولان

نمی‌توان اهمیت کریستوفر نولان را در سینمای امروز انکار کرد. گرچه او اولین و تنها کارگردانی نیست که تلاش می‌کند دست‌کم تا حدودی استقلالش را در هالیوود حفظ کند، از معدود افرادی است که از قدرت و نفوذ برخاسته از استقبال طرفدارانش، آشکارا در راستای آزمون شیوه‌های نوین و بسیار پرخرج بیان در سینما، مانند بهره‌گیری متفاوت از آی‌مکس و ابعاد پردهٔ آن به قصد انتقال معنا و نه صرفاً برای تحت تأثیر قرار دادن تماشاگر استفاده می‌کند. در کتاب سینمای کریستوفر نولان؛ تصور ناممکن، مقالاتی گردآوری شده‌اند که در صددند توجه دوستداران سینما را به ابعاد پنهان‌ماندهٔ فیلم‌های نولان جلب کنند. آنا فرولا، محقق دانشگاه کارولینای شرقی، در مورد این کتاب می‌نویسد: «تصور ناممکن مجموعهٔ کاملی است که ما را به دنیای پررمزوراز مؤلفی رهنمون می‌شود که هنوز هم رؤیاهای جاه‌طلبانه‌اش را روی پردهٔ سینما به تصویر می‌کشد. علاقه‌مندان نولان و منتقدان سینما از خواندن تصور ناممکن لذت خواهند برد و به فکر فرو خواهند رفت.» کتاب «سینمای کریستوفر نولان، تصور ناممکن هوشسته «جکلین فربی» و «استوارت جوی» با ترجمه نیوشا صدر در ۳۸۱ صفحه و با شمارگان ۱۰۰۰ نسخه از سوی نشر چترنگ منتشر شده و به بهای ۳۰۰۰ تومان در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

اتاق قرمز

اتاق قرمز مجموعه‌داستانی شامل شش داستان کوتاه مهیج است که همگی مثل اغلب آثار ادوگاوا رانیو، فضایی معمایی و فانتزی دارند. در داستان کوتاه «اتاق قرمز» از این مجموعه، اتاقی قرمزرنگ محل گرهمایی‌های عده‌ای است که برای هم داستان‌هایی غریب تعریف می‌کنند. شبی یکی از اعضای جدید، ماجرای قتل‌هایی را که خود مرتکب شده است، می‌گوید و هیجانش را از ارتکاب این قتل‌ها شرح می‌دهد… نشر چترنگ که پیش از این با انتشار رمان شکار و تاریکی، ادوگاوا رانیو، نویسندهٔ سرشناس ژاپنی را به بازار کتاب ایران معرفی کرده بود، اینک کتاب دیگری را از همین نویسنده با نام اتاق قرمز منتشر کرده است. گفتنی است که نشر چترنگ از همین نویسنده رمان مارمولک سیاه را نیز با ترجمهٔ محمود گودرزی در نوبت چاپ دارد. مجموعه‌داستان «اتاق قرمز» نوشتهٔ ادوگاوا رانیو با ترجمهٔ محمود گودرزی در تیراژ ۱۰۰۰ نسخه و به بهای ۱۲۰۰۰ تومان از سوی نشر چترنگ منتشر شده است.

فیلم بازی

«دختر گمشده» فیلمی آمریکایی در ژانر معمایی است که در سال ۲۰۱۴ توزیع شد. کارگردانی این فیلم را دیوید فینچر انجام داده و فیلم‌نامه آن را جیلین فلین نوشته است. این فیلم اقتباسی است از رمانی به همین نام که آن را هم خود جیلین فلین در سال ۲۰۱۲ نوشته است. بن افلک و رزامند پایک نیز بازیگران نقش‌های اصلی این فیلم هستند. این فیلم از روز سوم اکتبر سال ۲۰۱۴ روی پرده سینماها رفت و نظر مثبت بسیاری از منتقدان فیلم را به خود جلب کرد. منتقدان از کارگردانی فینچر و همچنین بازی بازیگران اصلی فیلم تجلیل کردند. فینچر موفق شد برای کارگردانی این فیلم نامزد دریافت جایزه گلدن گلوب بهترین کارگردانی شود. این فیلم به مسائلی همچون اختلاف فرهنگی، اقتصادی و خیانت در زندگی زناشویی، رسانه، تأثیر فرایندهای اقتصادی روی زندگی خانوادگی و ظاهرسازی می‌پردازد. دو انسان هر قدر هم عاشق هم باشند هیچگاه از درون یکدیگر خبر ندارند و اصرار بر آگاه شدن از افکار درونی یکدیگر ممکن است عواقب فوق العاده خطرناکی داشته باشد.

روزنامه‌بازی

روزنامه کیهان - ۲۵ آذر ۱۳۵۵
تیرت اول روزنامه کیهان به سخنان محمدرضا پهلوی اختصاص داشت که گفته بود: «فقت ایران ۱۰ سال دیگر تمام می‌شود!» از دیگر سخنان عجیب محمدرضا در آن زمان این بود که گفته بود: تعداد زندانیان ایران بیش از ۳۳۰۰ نفر نیست و اتفاقاً همگی مارکسیست هستند!

تیرت مهمم دیگر کیهان درباره مسکن بود:

«برای خانه‌سازی در تهران و شهرستانها / دولت با صاحبان زمین شریک می‌شود.»

چهره‌ها

بهرام شاه محمدمللو؛ بازرگر و کارگردان

بهرام شامحمدلو (زاده ۲۵ آذر ۱۳۲۹ در تهران) کارگردان، تهیه‌کننده و بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون ایران است. شاه محمدملو که یکی از تشکیل دهندگان اولین گروه مرکز حرفه‌ای تئاتر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۵۰ بود، در سال ۱۳۵۲ تحصیلش را در رشته هنرهای نمایشی دانشگاه هنرهای زیبا به پایان برده‌است. از آثار تلویزیونی وی می‌توان به مجموعه آقای حکایتی (کودک و نوجوان) و سریال گرگ‌ها در نقش هامون اشاره کرد. از فعالیت‌های وی در تئاتر، می‌توان ایفای نقش در نمایش افرا در سال ۱۳۶۸ و شرکت در نمایش دو لیتر در دو لیتر صلح در سال ۱۳۹۱ را نام برد. بهرام شاه‌محمدمللو همسر راضیه برومند نویسنده و بازیگر تلویزیون و تئاتر است.



نصرالله زرین پنجه؛ نوازنده و آهنگساز

نصرالله زرین‌پنجه (۱۲۸۵، تهران - ۲۵ آذر ۱۳۶۰)، نوازنده سرشناس تار و آهنگ‌ساز بود. او همچنین در نواختن سه‌تار، ریبط و ترومپت مهارت داشت. در سال ۱۲۸۵ در تهران به دنیا آمد. در ۱۳ سالگی نزد ربیع خان برادر درویش‌خان به نواختن تار مشغول شد و سپس به خدمت موزیک نظام درآمد. روزی تار می‌زد که حسین هنگ‌آفرین صدای سازش را شنید و ذوق او را پسندید و به شاگردی خود پذیرفت. بعدها از خدمت موزیک نظام استعفا داد و فرصتی یافت تا هنر خویش را تکمیل کند. مدتی نزد مرتضی نی‌داوود و یحیی زرنجیه و علی‌اکبر شهنزای تعلیم گرفت تا این که با موسی معرفرفی آشنا شد و در ردیفی را که او روایت کرده بود، نصرالله زرین‌پنجه در سال ۱۳۱۳ از موسیقی دلسرد شد و تار را کنار گذاشت و عهده‌دار سمت‌هایی در وزارت دارایی شد. در سال ۱۳۲۰ که علی نقی وزیری به هنرستان موسیقی بازگشت، دوباره نزد حسین سنجرى به آموختن تار مشغول شد و در اثر تشویق روح‌الله خالقی از وزارت دارایی به وزارت فرهنگ منتقل شد. وی ضمن تدریس در هنرستان موسیقی ملی در تدوین کتاب‌های مقدماتی تار و سه تار نقش ارزنده‌ای ایفا کرد. زرین‌پنجه سال‌ها با رادیو همکاری داشت و رهبر ارکستر سازهای ایرانی رادیو بود و آهنگ‌های بسیاری ساخت که اجرا شد. در برنامه‌های ساز و سخن که به ابتکار روح‌الله خالقی تدوین می‌شد نیز همکاری داشت. تمرین‌های که ساخته برای هنرجویان بسیار مفید است. این تمرین‌ها شامل ابوعطا، بیات ترک، چهارگاه و بیات اصفهان است که در کتاب سوم تار و سه‌تار هنرستان به کوشش حسین علیزاده به چاپ رسیده‌اند. وی حدود ۵۰ آهنگ ساخته و آموزشگاه موسیقی در مرکز حفظ و اشاعه موسیقتی ایران بود.
نمره ازدواج وی دو دختر است که از او به یادگار مانده به نام‌های مهین زرین‌پنجه و شهین زرین‌پنجه، که مهین پیانو و شهین ویولن می‌نوازند و هر دو از فارغ‌التحصیلان هنرستان موسیقی ملی می‌باشند.

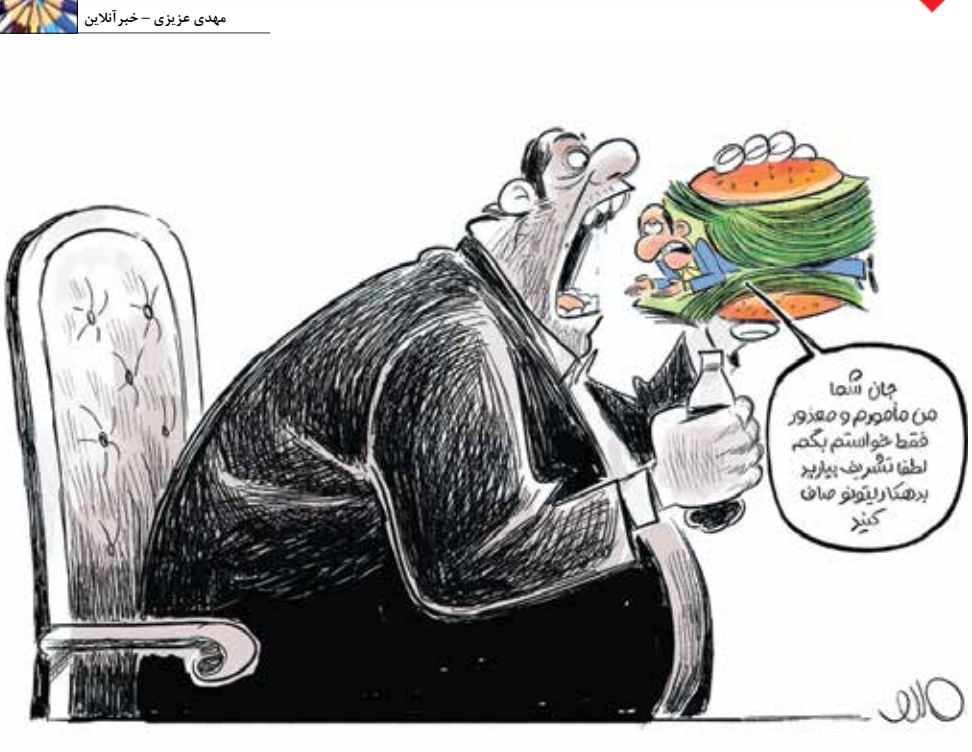


جین آستن؛ نویسنده زنان

جین آستن (۱۶ دسامبر ۱۷۷۵ – ۱۸ ژوئیه ۱۸۱۷) نویسنده قرن هجدهم و نوزدهم انگلیسی است که آثارش ادبیات غرب را سبخت تحت تأثیر قرار داد. شناخت او از زندگی زنان و مهارتش در گوشه و کنایه‌ها، او را به یکی از مشهورترین رمان‌نویسان عصر خودش تبدیل کرده‌است. جین آستن با نگارش چهار رمان عقل و احساس، غرور و تعصب، منسفیلد پارک و اما به ترتیب در سال‌های ۱۸۱۱، ۱۸۱۲، ۱۸۱۴ و ۱۸۱۶ در زمان حیات جین آستین نام خود را به عنوان نویسنده‌ای صاحب سبک به ثبت رساند. رمان‌های نوب‌نثرنگرایی و تزییب در سال ۱۸۱۸، یعنی بعد از مرگ نویسنده، به چاپ رسیدند. دو اثر به نام‌های لیدی سوزان و واتسن‌ها که ناتمام مانده‌است نیز از کارهای اولیه جین آستین باقی مانده‌است. او پیش از مرگ مشغول نوشتن رمانی به نام سندیتن بود که قسمت‌های پراکنده آن در دست است.

الهلوک مصاحب و به تاریخ اسفند ۱۳۳۶ منتشر شد. رمان‌های جین آستن در طی سالیان توسط مترجمان متفاوتی ترجمه و توسط ناشران گوناگونی چاپ شده‌است که از آن جمله می‌توان جمشید اسکندانی (نشر ثالث) و رضا رضایی (نشر نی) را نام برد.

طرح روز



آخرین وضعیت ابردهکاران بانکی

فناوری

قابل سکونت کردن مریخ با مگنتوسفر مصنوعی!

دانشمندان می‌خواهند با استفاده از بزرگ‌ترین قمر مریخ و ایجاد یک مغناطیس‌سپهر مصنوعی، سیاره سرخ را برای زندگی مساعد کنند. به گزارش ایسنا و به نقل از آی‌ای، مریخ مدتی است که به عنوان یک سیاره جایگزین برای زندگی در نظر گرفته می‌شود. اما یکی از بزرگ‌ترین موانعی که این آرزو با آن روبرو است، میدان مغناطیسی ضعیف مریخ است که ساکنان بالقوه آن را در معرض تشعشعات مضر خورشیدی قرار می‌دهد. اکنون دانشمندان روش جاه‌طلبانه جدیدی را برای اهدای یک مغناطیس‌سپهر مصنوعی به مریخ پیشنهاد کرده‌اند تا آن را برای انسان‌های آینده قابل سکونت کند. آنها معتقدند با استفاده از قدرت یکی از قمرهای مریخ می‌توانند یک مغناطیس‌سپهر مصنوعی در اطراف سیاره سرخ ایجاد کنند.

اگرچه سیاره مریخ مدتی طولانی است که به عنوان یک نامزد ایده آل برای زندگی در کنار یا پس از زمین و در واقع به عنوان سیاره B به معنی مکانی در منظومه شمسی ما که بتواند به گونه‌ای زمینی شکل بگیرد که امکان سکونت انسان را فراهم کند، در نظر گرفته می‌شود. اما میدان مغناطیسی ضعیف آن، حفاظتی را که زمین در برابر ذرات باردار با انرژی بالا برای ما فراهم می‌کند، ایجاد نمی‌کند. مریخ نورد استقامت ناسا اخیراً بدون هیچ شکّی تأیید کرد که سیاره سرخ زمانی میزبان دریاچه‌ها و رودخانه‌ها بوده است، اما این فقدان میدان مغناطیسی قوی در این سیاره بوده است که منجر به تضعیف آتمسفر سابق آن شده است و موجب شده به تدریج توسط بادهای خورشیدی از بین برود.

اکنون براساس یک مطالعه جدید که توسط محققان دانشگاه کرنل(Cornell) انجام شده است، این مشکل با تولید میدان مغناطیسی مصنوعی در مریخ قابل حل است. هسته سیاره سرخ کوچک‌تر و سردتر از زمین است، به این معنی که شرایط مشابهی با زمین ندارد که بتواند آثار مشابه را زمین را برای ما ایجاد کند. بنابراین محققان به بیرون این سیاره روی آورده‌اند. به طور دقیق، آنها می‌خواهند از بزرگ‌ترین قمر مریخ به نام فوبوس برای ایجاد یک میدان مغناطیسی مصنوعی از طریق چیزی که به عنوان چنبره پلاسما (plasma torus) شناخته می‌شود، استفاده کنند. برای توضیح چنبره پلاسما می‌توان چنبره پلاسمای آیو قمر سیاره مشتری را مثال زد. چنبره پلاسمایی آیو یک ابر حلقه‌ای شکل از یون‌ها و الکترون‌ها است که سیاره مشتری را احاطه کرده است. الکترون‌ها با یون‌هایی برخورد می‌کنند که انرژی حاصل از برخورد را جذب می‌کنند و دوباره آن را به صورت نور فراریزش آزاد می‌کنند. ایده قابل سکونت کردن مریخ و سایر سیارات احتمالاً قابل سکونت از طریق تغییر جو آنها از اواسط قرن بیستم وجود داشته است. فهرست بلندبالایی از حامیان این روش شامل ایده‌هایی مانند استفاده از سلاح‌های گرم‌ماهسته‌ای برای گرم کردن جو این سیاره یا استقرار آینه‌های مداری برای گرم کردن قطب‌های آن است. اما پیشنهاد جدید محققان دانشگاه کرنل، شامل استفاده از فوبوس بزرگ‌ترین قمر مریخ برای ایجاد یک جریان قوی از ذرات باردار در اطراف این سیاره است. فوبوس بزرگ‌تر از دو قمر دیگر مریخ است و آن قدر به این سیاره نزدیک است که در عرض هشت سانت مدار خود را کاملاً دور می‌زند. دانشمندان دانشگاه «کرنل» با در نظر گرفتن این موضوع، طرحی را برای تبدیل این قمر به یک وسیله طبیعی برای قابل سکونت کردن مریخ طراحی کرده‌اند. محققان انتشار ذرات یونیزه از سطح فوبوس و شتاب دادن به آنها را برای تولید یک چنبره پلاسما در امتداد مسیر مداری فوبوس پیشنهاد می‌کنند. به گفته محققان، انجام این کار، یک میدان مغناطیسی به اندازه کافی قوی برای محافظت از مریخ در برابر بادهای خورشیدی ایجاد خواهد کرد.

محققان به این نکته نیز اشاره می‌کنند که چندان به جنبه فنی و لاجستیکی پیشنهاد خود نپرداخته‌اند و هنوز مرحله ایده پردازی هستند. گفتنی است که تنور رقابت برای رسیدن به مریخ در حال داغ شدن است و شرکت «اسپیس‌اکس» اخیراً اعلام کرده است که موشک «استارشیپ» خود را که برای سفر به مریخ طراحی شده است، اولین پرواز مداری خود را در ماه ژانویه ۲۰۲۲ انجام خواهد داد.

به طور کل انتظار می‌رود انسان‌ها پس از سال ۲۰۳۰ به سیاره سرخ برسند که هنوز زمان زیادی برای تحقق آن باقی مانده است.

دانستنی‌ها

زبات‌ها انسان‌ها را به خطر پذیری تشویق می کنند

پژوهشگران انگلیسی در یک بررسی نشان داده‌اند که زبات‌ها می‌توانند خطرپذیری را در انسان‌ها تقویت کنند. به گزارش ساینس‌دیلی، پژوهش جدیدی که در دانشگاه ساوتهمپتون انگلستان انجام شده است، نشان می‌دهد که زبات‌ها می‌توانند انسان‌ها را به خطرپذیری بیشتر تشویق کنند. افزایش درک مسأ در مورد تأثیر زبات‌ها بر خطرپذیری، می‌تواند پیامدهای اخلاقی، عملی و سیاسی واضحی را به همراه داشته باشد که بررسی آنها، هدف این پژوهش است. دکتر یانیو هانوک استادیار دانشگاه ساوتهمپتون و سرپرست این پژوهش گفت: ما می‌دانیم که فشار وارد شده از سوی همسالان می‌تواند به افزایش خطرپذیری منجر شود. با افزایش تعامل میان انسان‌ها هم به صورت آنلاین و هم به صورت فیزیکی، مهم است درباره اینکه آیا ماشین‌ها نیز می‌توانند تأثیری مشابه همسالان داشته باشند یا خیر، بیشتر بدانیم. پژوهشگران در این پروژه، به ۱۸۰ شرکت‌کننده خواستند تا در یک ارزیابی رایانه‌ای شرکت کنند که از شرکت‌کنندگان می‌خواهد تا دکمه space را روی صفحه کلید فشار دهند و یادکنند که در روی نمایشگر نشان داده می‌شود، یاد کنند. در این بازی، با هر بار فشردن دکمه، یادکنک بیشتر باد می‌شود و در صورت فشار بیش از اندازه، منفجر خواهد شد.

یک سوم شرکت‌کنندگان، به تنهایی در اتاق بازی را انجام دادند و در کنار یک سوم دیگر از شرکت‌کنندگان، رباتی قرار گرفت که فقط دستورالعمل‌هایی را به آنها ارائه می‌داد و بقیه زمان بازی سکوت می‌کرد. گروه سوم، رباتی را در کنار خود داشتند که عبارتی تشویق کننده مانند «چرا یاد کردن را متوقف کردید؟» را نیز به زبان می‌آورد. نتایج بررسی نشان داد گروهی که مورد تشویق زبات بودند، بیشتر خطر کردند اما تفاوت قابل توجهی میان رفتار شرکت‌کنندگانی که به تنهایی بازی کردند و شرکت‌کنندگانی که زبات ساکنی را در کنار خود داشتند، وجود نداشت. هانوک ادامه داد: ما دریافتیم شرکت‌کنندگان گروه نخست، پس از منفجر شدن یادکنک، رفتار خطرپذیر خود را پس می‌گیرند اما گروه سوم، به همان خطر پیشین ادامه می‌دهند. بنابراین، به نظر می‌رسید که دریافت تشویق مستقیم از یک زبات خطرپذیر، می‌تواند به کنار گذاشتن غرایز مستقیم شرکت‌کنندگان کمک کند. پژوهشگران باور دارند که برای دیدن نتایج مشابه در مورد تعامل انسان با سایر سیستم‌های هوش مصنوعی، بررسی‌های بیشتری مورد نیاز است.

قاب



شکار یک ماهی از سوی یک عقاب دریایی در سواحل فلوریدا آمریکا

مردم‌سالاری

روزنامه‌اجتماعی-سیاسی-فرهنگی‌واقتصادی

صاحب امتیاز: حزب مردم سالاری
مدیرمسئول:مصطفی کوکبیان
نشانی اینترنتی: www.mardomsalari.net
نشانی تلگرام: mardomsalari
نشانی اینستاگرام: mardomsalari
آدرس تحریریه: اتوبان شیخ‌فصل‌الله نوری شمال به جنوب
خروجی خیابان سازمان آب - خیابان حاج‌پیرامیر - کوچه چهارده - پلاک ۱
تلفن: ۲۹-۸۸۲۸۲۴۶
فکس: ۲۹-۸۸۲۴۰۹۴
رته روزنامه:۳
جابه‌نشر رحمان- تلفن: ۶۵۶۰۷۱۷

ادان صبح:۵:۳۵
طلوع آفتاب:۷:۰۷
انان ظهر:۱۱:۰۹
انان مغرب:۱۷:۱۱
پنجشنبه اذر:۱۴-۱۱
جمادی الاولی:۱۴۴۳-۱۶
دسامبر:۲۰۲۱-شماره:۵۶۰

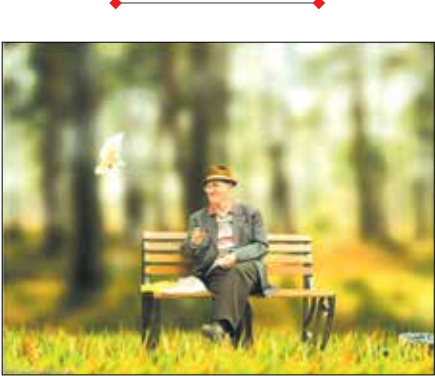
داستان هفته

عزلت گزیده

برای دوستم حبیب سدید سالاری

و درد جانکاهش

علی بار زارعی



از مدت‌ها پیش با کسی دمخور نبود از همه کس بریده بود، گویا با همه قهر بود. گویا با دنیا قهر کرده بود. روز و شبش پر شده بود از اوام و خیال‌های دور از ذهن و باور نکردنی که بیش‌تر آزارش می‌داد و رنجش را بیش‌تر می‌کرد.

از وقتی فهمیده بود که بیماری درمان‌ناپذیری دارد غم نبودن، غم چشم بستن بر روی همه زیبایی‌ها، ندیدن همه آن‌هایی که دوستشان دارد، به دلش چنگ می‌آناخت. او همیشه شاد بود و خندان.

همیشه بخند چون غنچه‌ای نوشگفته برروی لبانش بود. شوخ و بدذله‌گو بود و چه‌راهش از شادی و نشاط، باطراوت.

اما حالا دیگر آن شسور و شادی درچه‌راهش نبود. نگاهش گرمی گذشته را نداشت. لبخند برلبش رنگ باخته بود و صدایش که همیشه پرطنین اما مهربان بود نشانی از مهر نداشت. هر لحظه انتظار می‌کشید. انتظار این که نفسش که فرو می‌رود دیگر بالا نیاید، بدنش سست شود، توانش را از دست بدهد، پلک‌هایش سنگین شود، چشم‌هایش برای همیشه بر روی هم بیفتد و او دیگر هیچ نفهمد، هیچ چیز نشنود و هیچ چیز نبیند.
انگار هیچ وقت دراین دنیا نبود، انگار هیچ وقت به دنیا نیامده بود. به هیچ چیز دلبستگی نداشت. هر چیز، حتی زیباترین چیزها، برای زمانی کوتاه و گذرا در نظرش. در نگاهش خوشایند بود. گاهی کنار پنجره می‌نشست و از پشت شیشه‌ها به بیرون، به آسمان که گاهی صاف بود و بی ابر و زمانی تیره و سیاه از ابرهای بارور از باران خیره می‌شد. گاه به درخت میان حیاط چشم می‌دوخت و به پرنده‌ها که بر روی درخت جست و خیزک‌شان نبود، می‌کردند و گاهی آوازی خوش سر می‌دادند. آوای خوش بردگان که نشانه سرمستی‌شان بود برای او نغمه عزا می‌شد. پنجره را می‌بست و آندوهگانه نگاهش را به سویی دیگر می‌کشاند. غمش از زمانی شروع شد که دانست دردی جانکاه به جانش افتاده، دردی که در

آغاز اندک بود. دردی در ناحیه شکم که کم کم چون خوره به جانش افتاد، چون موریانه که به درختی بیفتد، آرام، آرام آن را بجود، پوکش کند و سبب سرنگونی‌اش شود.

او حالا خیلی وقتی است که به جست و خیز- کودکان نگاه می‌کند. به چه‌راه‌های شساد و بی‌غمشان. فریادهای

شادمانه‌شان را می‌شنود، می‌اندیشد:

«خوش به حالشون که هیچ غمی ندازن.»

از خانه که آمد بیرون. فکر نکرده بود که باید به کجا برود. راه افتاد سلاله، سلاله و حالا توی پارک است و نظاره‌گر بازی کودکان.

صدایی که می‌گوید «باجا اجاره» یک لحظه نگاهش را به سویی دیگر می‌کشاند. به چه‌راهه پیرمردی که آرام در کنارش روی نیمکت می‌نشیند.

پیرمرد می‌گوید: «خوش به حال این بچه‌ها. می‌دوند،

جست و خیز می‌کنند، خسته نمیشن. ما چارقدم که راه

میریم به نفس نفس می‌افتیم.»

با چرخش سر نگاهش، پیرمرد را در خود می‌گیرد، «ها هم

یه روزی مثل اینا بودیم بی‌درد. بی‌غم اما جالا هزار درد به

چونمون افتاده.»

نگاهش می‌کند بی‌حرفی و سخی. پیرمرد می‌گوید: «ببخشید من خودم رو میگم تو که هنوز پیر نیستی مثل من.»
سر تکان می‌دهد. با افسوس سر تکان می‌دهد. می‌گوید، با لحنی آندوهبار می‌گوید: «درست می‌فرمایین اما چاره چه باید با درد بسازیم تا به روز مرگ از راه برسه»
و به پیرمرد نگاه می‌کند «غیراز این کاری هم می‌تونیم بکنیم؟»
پیرمرد نگاهش نمی‌کند. همان‌طور که سرش را بالا می‌برد می‌گوید:

«نه، نه قبول ندارم. میشه با درد نساخت. میشه روبه روش

ایستاد» و نگاهش می‌کند: «چرا باید تسلیم بشیم؟» و

نگاهش را از او می‌گیرد و به جایی دگر می‌دوزد.

به پیرمرد که به جایی دیگر چشم دوخته می‌گوید:

« مگه کاری هم از دستمون بر میاد؟ »

پیرمرد جا به جا می‌شود و به او می‌گوید: « من که الان این جا پیش تو نشستم هزار تا درد بی‌درمون دارم باید تو قبرستون باشم نه این جا اما چرا اینجام؟»

پیرمرد در نگاه می‌کند. مات و بی‌رمق نگاه می‌کند. توی

نگاهش هزاران پرسش است، تعجب از نگاهش فریاد

می‌زند اما لبش خاموش است انگار مهری بر لبش زده‌اند.

پیرمرد می‌گوید: «چون منتظر مرگ نمودم، چون از دنیا

دل نکندم، نفرتم یه گوشه بشینم و غصه بخورم با خودم،

گفتم من که یه روزی می میرم پس چرا غصه بخورم؟ تا

زندهام باید از زندگیم لذت ببرم. وقتی هم مردم که مردم،

گوشه‌گیری، دوری از مردم چه دردی ازم دوا می‌کنه؟ الان

که پیش تو نشسته‌م درد دارم اما به روی خودم نیامرم ».

بعد نگاهش را به دورهای می‌دوزد. به نیمکت تکیه می‌دهد

و با لحنی آرام می‌گوید: «زندگی شیرینه، خیلی شیرینه.»

پیرمرد حسرت نمی‌زند و او به دورها چشم دوخته، حال

دیگری دارد، احساسی غریب و ناشناخته در رگ و پی‌اش

می‌دود، انگار بدنش سست و کرخت نیست، انگار نیرویی

در بدنش، در تمامی اندام‌هایش چون خون، چون جریانی

سیال به حرکت درآمده. دیگر به بیماری نمی‌اندیشد،

دیگر به فکر مرگ نیست، به زندگی می‌اندیشد. به نیمکت

تکیه می‌دهد. به نقطه‌ای خیره می‌شود و زیر لب می‌گوید:

«زندگی شیرینه، خیلی شیرینه.»